

آموزش حل مساله به مادران و اثربخشی آن بر حل مشکلات خانوادگی و روش فرزندپروری آنان

Teaching Problem Solving for Parents: Effects on Resolving Family Conflicts and Parenting Style

Mohsen Shokoohi-Yekta
Saeed Akbari Zardkhaneh
Ruhollah Shahabi

محسن شکوهی یکتا*
سعید اکبری زردخانه**
روح‌الله شهابی***

Abstract

Frequent interaction among family members, may lead to conflict or problems. Therefore, designing intervention programs for promote interpersonal skills among family members seemed to be necessary. One of these programs is problem solving strategies teaching. This study aims to investigate the effects of teaching problem solving on parenting style and family problem solving. The sample is consisted of 29 parents selected by convenient sampling method. Two questionnaires were used: Arnold's Parenting Scale and Family Problem Solving Scale (Ahmadi and et al., 1383). The results indicated significant differences between pretest and posttest in parenting style subscales (i.e. laxness, over reactivity and verbosity). However, no significant differences between pre and post test scores were observed in family problem solving subscales. Finally, discussing the findings, limitations and suggestions for future research are presented.

Keywords: problem solving training, family problem, parenting

چکیده

تعاملات میان اعضای خانواده می‌تواند باعث بروز تعارض یا مساله بین آنها شود. بنابراین، به نظر می‌رسد طراحی برنامه‌های مداخله‌ای و آموزشی به منظور بهبود مهارت‌های میان‌فردی اعضای خانواده ضروری است. یکی از این برنامه‌ها، آموزش مهارت‌های حل مساله است. از این رو هدف از پژوهش حاضر شناسایی تأثیر آموزش حل مساله بر روش فرزندپروری والدین و حل مشکلات خانوادگی بوده است. بدین منظور نمونه‌ای متشکل از 29 نفر از مادران دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و دبستانی مدارس غیرانتفاعی شهر تهران به روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند. مطالعه حاضر از نوع شبه آزمایشی با طرح پیش‌آزمون - پس‌آزمون تک گروهی بوده است. ابزار مورد استفاده عبارت بوده است از مقیاس فرزندپروری و مقیاس حل مشکل خانوادگی. نتایج پژوهش نشان داده است میانگین نمرات اعضای گروه نمونه در پس‌آزمون سه خرده مقیاس فرزندپروری یعنی اهمال‌کاری، واکنش افراطی و اطناب کلامی نسبت به پیش‌آزمون کاهش معنادار داشته است؛ اما در خرده‌مقیاس‌های حل مشکل خانوادگی بین پیش‌آزمون و پس‌آزمون تفاوت معناداری مشاهده نشد. در پایان یافته‌ها مورد بحث و بررسی قرار گرفته و محدودیت‌های پژوهش و پیشنهادهایی برای تحقیقات آتی ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: آموزش حل مساله، مشکل خانوادگی، فرزندپروری

email: myekta@ut.ac.ir

* عضو هیات علمی دانشگاه تهران

** دکتری سنجش و اندازه‌گیری، دانشگاه تهران

*** دکتری روانشناسی تربیتی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Received: 15 Aug 2013 Accepted: 5 Jun 2014

پذیرش: 93/3/15

دریافت: 92/5/24

مقدمه

هیچ بستری از نظر نیرومندی و گستره تأثیر، با خانواده برابری نمی‌کند. خانواده ارتباط‌هایی را بین افراد ایجاد می‌کند که منحصر به فرد هستند. کودکان، در درون خانواده مهارت‌های زبانی و ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی فرهنگ خود را فرا می‌گیرند. افراد در تمام سنین برای تعامل لذت‌بخش، به اعضای خانواده خود روی می‌آورند و روابط صمیمانه خانوادگی سلامت روانی را در طول دوره رشد پیش‌بینی می‌کند (دکوویچ و بایست، 2005). با این حال این تعاملات، باعث بروز تعارض و یا مسأله بین اعضای خانواده می‌شود. این تعارضات یا مسائل، می‌توانند به وحدت و یگانگی خانواده آسیب رسانده و حتی موجب از هم‌پاشیدگی خانواده شوند. در مورد تأثیر منفی این تعارضات بر ناسازگاری‌های بعدی فرزندان، شواهد روشنی وجود دارد. والدینی که روابط زناشویی آن‌ها غیرصمیمانه است به نیازهای فرزند خود کمتر توجه می‌کنند، از فرزندان خود بیشتر عیب‌جویی می‌کنند و آن‌ها را بیشتر تنبیه می‌کنند (کاکس، پالی و هارتر، 2001). هارولد و همکاران (2004) در پژوهش خود نشان دادند والدینی که با یکدیگر تعارض دارند، فرزندان آنها دچار مشکلات هیجانی جدی بیشتری هستند. از این رو به نظر می‌رسد عدم وجود مدیریت مناسب این‌گونه تعارضات در اعضای خانواده، طراحی برنامه‌های مداخله‌ای و آموزشی بهبود مهارت‌های میان‌فردی اعضای خانواده را ضروری می‌سازد. یکی از این روش‌ها، آموزش مهارت‌های حل مسأله¹ است. یادگیری حل مسأله، یک مهارت اجتماعی است که به فرد کمک می‌کند با مسائل موجود به شکل درست برخورد نماید و راه‌حل‌های مختلفی برای حل آن ارائه دهد (گستن و همکاران، 1988). مایر (1983) حل مسأله را فرایندی چندوجهی تعریف کرده است که در آن فرد باید رابطه‌ی میان تجارب گذشته و مسأله موجود را دریابد و با توجه به آن راه‌حل مناسبی را اتخاذ کند. اسلاوین (2005) نیز بر این نکته تأکید و حل مسأله را کاربست دانش و مهارت‌ها برای رسیدن به هدف‌های معین تعریف کرده است. مرور ادبیات مربوط به حل مسأله نشان می‌دهد الگوهای متعدد حل مسأله (به طور مثال برگن، 1977؛ مارگولیس و برنیگنس، 1987؛ ون گاندی، 1988؛ کرچوویل و برگن، 1990) وجود دارد. این الگوها علی‌رغم داشتن مشخصه‌های خاص، برخی مراحل و فرایندهای مشترک دارند. جی‌انتی و فرند (1992) مبتنی بر اشتراکات الگوهای مختلف، الگویی متشکل از 5 مرحله پیشنهاد کرده‌اند. این مراحل به طور خلاصه عبارتند از: 1) مشخص نمودن مسأله². این مرحله خود شامل پنج گام متوالی است؛ تمرکز بر مسأله، واضح ساختن مسأله، تعریف مسأله، انتخاب یک هدف، ارزیابی از مسأله؛ 2) ایجاد راه‌حل‌های جانشین³. عبارت است از خلق راه‌حل‌های متعدد ممکن برای مسأله؛ 3) تصمیم‌گیری¹: انتخاب یک راه

¹ . problem solving

² . problem identification

³ . generate alternate solutions

آموزش حل مساله به مادران و اثربخشی آن بر حل مشکلات خانوادگی ...

حل از میان راه‌حل‌های خلق شده در مرحله قبل. این مرحله خود شامل سه گام غربال کردن، ارزشیابی کردن و انتخاب است؛ 4) اجرای راه‌حل²: راه‌حل انتخاب شده در این مرحله اجرا می‌شود؛ و 5) ارزشیابی از نتیجه³: ارزشیابی در چهار زمینه انجام می‌شود: ارزشیابی از دستیابی به هدف، کارآمدی طرح، نیاز به طراحی اجرای بعدی و رضایت افراد درگیر در مسأله. آموزش روش‌های حل مسأله، در حل مشکلات خانوادگی بکار گرفته شده‌اند و بر این اساس الگوهای نیز پیشنهاد شده است (نک به برگر و هننا، 1999). در روابط خانوادگی، مهارت‌های حل مسأله شامل رفتارهایی از قبیل مثبت دیدن مسأله؛ شوخ-طبعی و دیگر اظهارات مثبت؛ بیان مستقیم احساسات، آرزوها، نیازها، نگرش‌ها و عقاید؛ تفسیر و روشن نمودن مسأله؛ پیشنهاد راه‌حل‌های سازنده؛ سازش، پرسش‌های جالب و مناسب؛ بازخورد مثبت؛ و ادراک و توافق با شریک زندگی است (جانسون و همکاران، 2005). از این رو به نظر می‌رسد آموزش حل مسأله می‌تواند الگوی ارتباطی ناکارآمد را کاهش داده و الگوهای ارتباطی سازنده را بین اعضای خانواده تقویت و به تبع آن مشکلات خانوادگی حل شود.

روبین (1977) در پژوهش خود به این نتیجه رسید که جلسات درمانی متمرکز بر حل مسأله، تعارض بین والدین و فرزندان را کاهش می‌هد. فلتچر، توماس و دورانت (1999) نیز به این نتیجه رسیدند که حل مسائل زناشویی با افزایش رضایت‌مندی زناشویی مرتبط است. شکوهی یکتا، پرند و احمدی (2011) در مطالعه خود تاثیر آموزش حل مساله به مادران بر درگیری عاطفی را مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند آموزش حل مساله می‌تواند درگیری عاطفی در اعضای خانواده را به طور معناداری ارتقاء بخشد. نظیر این یافته‌ها در ادبیات پژوهش (از جمله کالین، 2002؛ و جانسون و همکاران، 2005) نیز بدست آمده است. از سوی دیگر از جمله ویژگی‌های تعاملی خانواده که در رشد کودکان در جنبه‌های متفاوت موثر است می‌توان سبک‌های فرزندپروری را نام برد. سبک فرزندپروری، منظومه‌ای از نگرش‌ها در مورد کودک است که این نگرش‌ها بر روی هم جو هیجانی‌ای را ایجاد می‌کنند که در بستر آن، والدین رفتارهای خود در ارتباط با کودک را نشان می‌دهند (دارلینگ و استینبرگ، 1993). سبک‌های فرزندپروری عمدتاً با استفاده از مفهوم‌سازی بامریند (1971) مورد ارزیابی می‌شود. بامریند (1991) بر اساس دو بعد توقع⁴ (سفت و سخت بودن قواعد و توقع والدین از کودک) و پاسخدهی⁵ (ببراز محبت، ملاحظه نیازهای کودک و استفاده از استدلال) چهار سبک فرزندپروری را مشخص کرده است:

¹ . decision making
² . implementation
³ . evaluation of the outcomes
⁴ . demandingness
⁵ . responsiveness

فرزندپروری مستبدانه¹ (توقع زیاد و پاسخدهی کم)؛ فرزندپروری مقتدرانه² (توقع و پاسخدهی زیاد)؛ فرزندپروری سهل‌گیر³ (توقع کم و پاسخدهی زیاد)؛ فرزندپروری مسامحه‌کارانه⁴ (توقع و پاسخدهی کم). تحقیقات زیادی سبک‌های فرزندپروری را مولفه‌های اساسی در رشد فرزندان دانسته و اذعان می‌دارند که این مولفه با پیامدهای مهم شناختی اجتماعی (لامبورن، و همکاران، 1991) و رفتاری و هیجانی (دریسکول، راسل و کروکت، 2008) رابطه دارد. رابطه بین روش‌های فرزند پروری و رفتارهای مسأله‌دار در کودک نیز به خوبی مستند شده است (به طور مثال فریک، 1994). آرنولد و همکاران (1993) با هدف تسهیل بررسی رابطه بین سبک فرزندپروری و مشکلات رفتاری کودک، سه الگوی انضباطی ناکارآمد والدین را پیشنهاد نمودند. این سه الگو عبارتند از: اهمال‌کاری⁵ (شیوه تربیتی سهل‌انگارانه) واکنش افراطی⁶ (شیوه تربیتی مستبدانه توأم با ابراز خشم، پرخاشگری و عدم ابراز مهر و محبت) و اطناب کلام⁷ (توضیح‌های بیش از اندازه طولانی و یا تکیه بیش از حد بر حرف‌زدن با کودک). به نظر می‌رسد والدینی که در اختلافات خود فاقد توانایی حل مسأله هستند و در ارتباطات خود متزلزل، فاقد اطمینان خاطر و بی‌ثبات هستند، در نحوه تربیت فرزندان با یکدیگر توافق ندارند و از الگوهای فرزندپروری مبتنی بر طرد، حمایت افراطی با اغماض یا تسلط، انضباط دوگانه، کمال‌جویی‌های غیرمنطقی و عصبانیت استفاده می‌کنند (صدرالسادات، شمس اسفندآباد و امامی‌پور، 1384). هاستینگ و گروسیک (1998) معتقد هستند والدینی که تکنیک‌های حل مسأله را مورد استفاده قرار می‌دهند توانایی کودک برای استدلال و سازش را افزایش می‌دهند. در مقابل، فرزندپروری تنبیهی، بواسطه منع هر گونه تبیین و منطق، مانع درک کودک در مورد پیام‌های زیربنایی می‌شود. حل مسأله کارآمد، به والدین اجازه می‌دهد جامعه‌پذیرشدن فرزند خود را از طریق ساختار دادن به بحث و سرمشق‌گیری در حل تعارض، تسهیل نمایند (فوگوت، 1998). شور و اسپیواک (1978) در مطالعه‌ای که بر روی مادران آمریکایی افریقایی تبار انجام دادند پس از اتمام دوره آموزشی به این نتیجه رسیدند که میزان استفاده از تنبیه و تهدید نسبت به قبل از آموزش کاهش یافته است. از این رو به نظر می‌رسد آموزش حل مسأله به والدین می‌تواند تعامل مادر و کودک را تحت تأثیر قرار داده و نحوه فرزندپروری وی را کارآمدتر سازد. با توجه به مباحث فوق هدف از این پژوهش بررسی تأثیر آموزش حل مسأله به مادران بر حل مشکلات خانوادگی و روش فرزندپروری آن‌ها بوده است.

1 . authoritarian parenting

2 . authoritative parenting

3 . permissive parenting

4 . neglecting parenting

5 . laxness

6 . over reactivity

7 . verbosity

آموزش حل مساله به مادران و اثربخشی آن بر حل مشکلات خانوادگی ...

روش

مطالعه حاضر از نوع شبه‌آزمایشی¹ با طرح پیش‌آزمون - پس‌آزمون تک‌گروهی² بوده و نمونه‌گیری به صورت در دسترس انجام شده است. گروه نمونه شامل 29 نفر از والدین دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و دبستانی از مدارس غیر انتفاعی شهر تهران بوده است. والدین در پی فراخوانی بوسیلهٔ مسئولان مدرسه در زمینه شرکت در کارگاه آموزشی با عنوان «تربیت کودک اندیشمند»، اعلام آمادگی نمودند. این افراد در یک جلسه توجیهی که مسئولان کارگاه‌ها برگزار کردند و در آن اهداف، نحوه برگزاری و خلاصه‌ای از عناوین کارگاه‌ها معرفی شد، شرکت کردند و در نهایت از والدینی که برای شرکت در کارگاه‌ها تمایل داشتند ثبت نام به عمل آمد. کارگاه‌ها هفته‌ای یک بار در 9 جلسه 2 ساعته برگزار شدند. در طی هر کارگاه مدرسین مجرب و آموزش‌دیده به آموزش والدین و حل مشکلات احتمالی ایشان در انجام تمرین‌ها در ارتباط با کودکان می‌پرداختند. قبل از شروع و بعد از اتمام هر کارگاه، والدین پرسش‌نامه‌های مربوطه را تکمیل کرده‌اند.

ابزار

مقیاس فرزندپروری آرنولد: مقیاس فرزندپروری آرنولد³ ابزاری 30 آیتمی است که توسط آرنولد، اولیری، ولف و آکر (1993) ساخته شده است. این پرسش‌نامه سه الگوی انضباطی ناکارآمد والدین را می‌سنجد که عبارتند از: اهمال‌کاری، واکنش افراطی و اطناپ کلام. در این پرسش‌نامه به پاسخ همیشه نمره 5، بیشتر اوقات 4، گاهی اوقات 3، به ندرت 2 و هرگز 1 تعلق می‌گیرد. نمره بالاتر در هر یک از عوامل، بیانگر فرزندپروری ناکارآمدتر است. روادز و اولیری (2007) با بررسی ساختار عاملی و روائی این مقیاس نشان دادند که ساختار عاملی نظری مفروض برای این ابزار در گروه پدران و گروه مادران مورد تأیید قرار گرفته است. همچنین روائی ملاکی این ابزار نیز در این گروه‌ها مناسب گزارش شده است. این مقیاس از همسانی درونی مناسب برای نمره کل ($\alpha=0/84$) و مقیاس‌های اهمال‌کاری ($\alpha=0/83$)، واکنش افراطی ($\alpha=0/82$) و اطناپ کلام ($\alpha=0/63$) برخوردار است. قابلیت اعتماد با روش بازآزمایی برای کل مقیاس 0/79، اهمال‌کاری 0/82، واکنش افراطی 0/83 و اطناپ کلام 0/84 می‌باشد (ترنر و همکاران، 2002).

مقیاس حل مشکل خانوادگی: مقیاس حل مشکل خانوادگی⁴ توسط احمدی، فتحی آشتیانی و اعتمادی (1383) ساخته شده و دارای 30 آیتم و شیوه پاسخ‌دهی به آن به صورت لیکرت پنج‌درجه‌ای

¹ . pseudo- experimental

² . one group pre- post design

³ . Arnold's Parenting Scale (APS)

⁴ . Family Problem Solving Scale (FPSS)

(1=هیچ وقت و 5=همیشه) است. نمره بالا در این مقیاس نشان‌دهنده توانایی زوجین در حل موثر مشکل است. نتیجه تحلیل عاملی، نشان از وجود دو عامل رابطه و حل مشکل دارد. عامل رابطه، اشاره بر نحوه ارتباط و تعامل زوجین درگیر در حل مشکل و عامل حل مشکل، نحوه و فرایند حل مشکل این زوجین را نشان می‌دهد. ضریب آلفای کرونباخ این دو عامل برابر و به میزان 0/95 و ضریب بازآزمایی (با فاصله 30 روز) برای کل مقیاس 0/91 و برای خرده‌مقیاس رابطه و حل مشکل به ترتیب 0/78 و 0/89 گزارش شده است. روایی این مقیاس نیز مناسب ذکر شده است (احمدی، فتحی آشتیانی و اعتمادی، 1383).

روش اجرا

کارگاه تربیت کودک اندیشمند (شور، 2000) برای والدین کودکان سنین 4 تا 7 سال طراحی شده است. هدف نهایی کارگاه، افزایش توانمندی والدین در مواجهه با مسائل روزمره خانواده از طریق به کارگیری مهارت‌های حل مسئله در تربیت فرزندان است. کارگاه‌ها در 9 جلسه به صورت یک جلسه دو ساعته در هفته برگزار می‌شود. در هر جلسه والدین به صورت گام به گام با روش‌های کارآمد و ناکارآمد برخورد با کودکان آشنا می‌شوند. والدین با استفاده از کتاب تمرینی که به آنها داده می‌شود، روش حل مسئله را در موقعیت‌های فرضی با کودک تمرین می‌کنند. در این کتاب تمرین‌هایی طراحی شده است که جنبه بازی و تفریح داشته و برای کودکان لذت بخش است. لذا فعالیت‌ها به صورت بازی یا نقاشی به کودک ارائه می‌شوند. همچنین تکالیف با استفاده از موقعیت‌های آشنا که کودک و والدین معمولاً با آنها در تماس هستند (مثلاً هنگام غذا پختن در آشپزخانه، در مهمانی و هنگام تماشای تلویزیون) و در مکان‌های مختلف خانه طراحی شده‌اند (شور و دیرومینو، 2001). در ابتدا، والدین با چهار شیوه تربیت کودک که در کارگاه به نام چهار پله رفتار تعریف شده‌است، آشنا می‌شوند. در پله اول، رفتارهای توأم با تنبیه و توبیخ قرار دارد و والدین با توهین و لحن دستوری از کودک می‌خواهند که کاری را انجام دهد. برای مثال زمانی که مادر به کودک می‌گوید: «تو پسر نامرتبی هستی، وسائلت را از اینجا جمع کن» او در پله اول رفتار با کودک قرار دارد. در پله دوم، دستور یا پیشنهاد بدون هیچ توضیحی داده می‌شود، در واقع به این معنی که کاری را انجام بده چون من آن را از تو می‌خواهم. در پله سوم، والدین پیشنهادها را خود را همراه با توضیحاتی ارائه می‌دهند. این توضیحات می‌تواند درباره پیامد کار یا توجه به احساس فرد مقابل باشد، مثلاً «اگر تکالیف را انجام ندهی فردا در کلاس و جلوی همکلاسی‌هایت احساس خجالت خواهی داشت» یا «اگر تکالیف را انجام ندهی ممکن است خانم معلم از تو ناراحت شود». پله نهایی شامل کارآمدترین روش تربیتی است که با سوال کردن، کودک را به تفکر وادار می‌دارد. در حین تمرین‌های این مرحله، کودکان با کلماتی آشنا می‌شوند که کلمات حل مسئله نامیده می‌شوند و بر سه پایه اساسی درک احساسات، یافتن راه‌حل‌های جایگزین و توجه به پیامدهای رفتار استوار است. تکیه بر این کلمات

آموزش حل مساله به مادران و اثربخشی آن بر حل مشکلات خانوادگی ...

بر این اساس است که داشتن زبان مشترک یک قدم بسیار مهم در حل یک تعارض یا مشکل است (شور و دیرومینو، 2001). از کلمات حل مسئله می‌توان هست/ نیست، حالا/ بعداً، مشابه/ متفاوت را نام برد که در راستای آن کودک یاد می‌گیرد که چه چیزی برای چه کاری مناسب هست/ نیست، یا اینکه زمان مناسب برای هرچیز متفاوت است. بعد از اینکه این کلمات در موقعیت‌های معمول روزمره با کودک تمرین شدند، والدین در تعامل با کودک به پله چهارم می‌رسند. کتاب تمرین این کارگاه آموزشی در برگبرنده تمرین‌هایی است که والدین و کودکان باید آن را انجام دهند.

یافته‌ها

یافته‌های توصیفی حاصل از ابزارهای پژوهش در مراحل پیش آزمون و پس آزمون در جدول 1 ارائه شده است. یافته‌های توصیفی حاصل از گروه نمونه براساس مقیاس فرزندپروری آرنولد نشان می‌دهند که شرکت در کارگاه آموزش حل مسئله، در مرحله پس آزمون نسبت به مرحله پیش آزمون به کاهش میانگین در کلیه خرده مقیاس‌های این مقیاس منجر شده است. این در حالی است که در همین زمان داده‌های حاصل از مقیاس حل مشکل خانواده نشان‌دهنده عدم تغییر در میانگین خرده‌مقیاس‌های رابطه و فرایند حل مشکل خانواده است.

جدول 1. خلاصه یافته‌های توصیفی نمره‌های خرده‌مقیاس‌های مقیاس فرزندپروری آرنولد و حل مشکل خانواده گروه نمونه در مراحل پیش و پس آزمون

مقیاس	خرده مقیاس	پیش آزمون		پس آزمون	
		میانگین	انحراف استاندارد	میانگین	انحراف استاندارد
	اهمال کاری	34/37	3/90	30/20	4/02
فرزندپروری آرنولد	واکنش افراطی	26/27	4/25	22/88	2/74
	اطناب کلام	24/87	3	22/02	2/49
حل مشکل خانواده	رابطه	43/81	6/97	43/11	5/85
	فرایند حل مشکل	64/79	9/12	65/31	11/98

برای تحلیل داده‌های پژوهش و آزمون وجود یا عدم وجود تفاوت معنادار آماری در بین میانگین‌های خرده‌مقیاس‌های مراحل پیش و پس‌آزمون از تحلیل واریانس با طرح داده‌های اندازه‌گیری مکرر¹ استفاده شد. نتایج حاصل از داده‌های مقیاس فرزندپروری (با سه خرده‌مقیاس) نشان داد نیمرخ میانگین‌های دو مرحله پیش‌آزمون و پس‌آزمون تفاوت معناداری از هم دارند ($\eta^2 = 0/58$ و $p < 0/001$ و $(26$ و $3) = df$ و $F = 11/75$ و $W = 0/43$). بررسی نتایج آزمون اثر بین آزمودنی‌ها² نشان داد که در بین دو مرحله پیش‌آزمون و پس‌آزمون، میانگین خرده‌مقیاس اهمال‌کاری، واکنش افراطی و اطناب کلام تفاوت معناداری در سطح $p < 0/05$ از هم دارند (جدول 2). مقایسه اثربخشی آموزش ارائه‌شده براساس شاخص مربع ای‌تای سهمی بر خرده‌مقیاس‌های حل مشکل خانوادگی نشان می‌دهد اندازه اثر کلیه خرده-مقیاس‌ها در حدود 0/45 است.

جدول 2. خلاصه یافته‌های آزمون اثر بین آزمودنی میانگین خرده‌مقیاس‌های فرزندپروری آرنولد

خرده‌مقیاس	نوع سوم مجموع مجذورات	درجات آزادی	نسبت F	سطح معناداری	مربع ای‌تای سهمی
اهمال‌کاری	252/17	1	21/71	0/0001	0/44
واکنش افراطی	166/55	1	24/19	0/0001	0/46
اطناب کلام	117/32	1	19/11	0/0001	0/41

انجام تحلیل واریانس برای داده‌های اندازه‌گیری مکرر بر روی داده‌های حاصل از مقیاس حل مشکل خانواده (با دو خرده‌مقیاس) نشان داد نیمرخ میانگین خرده‌مقیاس‌های مراحل پیش‌آزمون و پس‌آزمون این سیاهه تفاوت معناداری ندارند ($\eta^2 = 0/04$ و $p < 0/57$ و $(27$ و $2) = df$ و $F = 0/54$ و $W = 0/04$). در ادامه برای پی‌بردن به این که آیا میانگین خرده‌مقیاس‌های شیوه‌های فرزندپروری در بین مراحل پیش‌آزمون و پس‌آزمون تفاوت دارند، یا نه، نتایج آزمون اثر بین آزمودنی‌ها مورد بررسی قرار گرفت و نشان داد هیچ‌یک از خرده‌مقیاس‌های حل مشکل خانواده تفاوت آماری معناداری نشان نمی‌دهد و اندازه اثر مربوط به خرده‌مقیاس‌ها نیز ناچیز بود.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داده است که آموزش حل مسأله بر سبک فرزندپروری والدین موثر بوده و پس از آموزش، میانگین نمرات آنها در سه سبک اهمال‌کاری، واکنش افراطی و اطناب کلام، کاهش یافته است. بدین معنی که پس از پایان کارگاه، والدین از روش‌های سهل‌انگارانه و یا برعکس مستبدانه همراه با خشم و پرخاشگری کمتری استفاده نمودند. یافته‌های این پژوهش، با یافته‌های شور و اسپیواک

¹ . repeated measure

² . between subject effect

آموزش حل مساله به مادران و اثربخشی آن بر حل مشکلات خانوادگی ...

(1978) همسو بوده است. در طی کارگاه به والدین آموزش داده شد به تدریج استفاده از روش‌های همراه با تنبیه و توبیخ را کمتر کرده و به روش سؤال کردن و وادار ساختن کودک به تفکر تغییر رویه دهند. به عبارت دیگر والدین در طول کارگاه یاد گرفتند به هنگام بروز مسأله با کودک خود، به جای استفاده از روش‌های تنبیهی و تحکمی از کودک سؤالاتی بپرسند، او را وادار به تفکر در مورد پیامدهای رفتاری خود کنند و به شکل منطقی‌تر با کودک رفتار نمایند. از این رو با توجه به محتوای کارگاه و گام‌های آموزش داده شده در طی آن، به نظر می‌رسد کاهش میانگین روش‌های فرزندپروری انضباطی در پس-آزمون نسبت به پیش‌آزمون قابل توجه است. نتایج تحقیقات نشان داده است فرزندان که با شیوه‌های تربیتی متفاوت بزرگ می‌شوند رفتارهای متفاوتی نیز از خود نشان می‌دهند. پاترسون (1982) شواهد متقاعده کننده‌ای بدست آورده است که فرزندپروری همراه با پرخاشگری، تهدید، خصومت و خشم منجر به بروز چنین رفتارها در کودک می‌شود. از سوی دیگر فرزندان والدین سهل گیر (مخصوصاً پسران) تکانشگر و پرخاشگر توصیف می‌شوند. آنها همچنین خود خواه، مستبد (ریاست طلب)، وابسته به دیگران و دارای انگیزه پیشرفت پایینی هستند (لمبورن و همکاران، 1991). با این حال همانگونه که یافته‌های این پژوهش نشان داده است برنامه‌ها برای بهبود رفتار فرزندپروری، امیدوار کننده هستند؛ و می‌توانند نحوه صحیح اجتماعی شدن کودک را مورد توجه قرار دهند. این برنامه‌ها می‌توانند خیلی زود شروع شوند و ممکن است به صورت غیرمستقیم تحول اجتماعی کودک را تحت تاثیر قرار دهند (بلمن، 2006). هاستینگ و گروسک (1998) مدعی هستند والدینی که مذاکره¹ و سازش² را به عنوان تکنیک حل مسأله مورد استفاده قرار می‌دهند، سماجت³ و منفی بودن تعامل را کاهش می‌دهند. از این رو بر اساس یافته‌های این پژوهش، با آموزش به والدین می‌توان سبک فرزندپروری آنها را اصلاح نمود و از پیامدهای سبک‌های فرزندپروری ناکارآمد که به آنها اشاره شده است جلوگیری نمود.

یافته‌های این پژوهش همچنین نشان داده است کارگاه آموزش حل مسأله نتوانسته است در حل مشکلات خانوادگی اثرگذار باشد. در این زمینه، یافته‌های پژوهش با مطالعات پیشین (به طور مثال روبین، 1977؛ جانسون و همکاران، 2005) همسو نبوده است. باید توجه داشت آنچه در این کارگاه به والدین آموزش داده شد، اساساً بکارگیری مهارت‌های حل مسأله در تربیت فرزندان بوده است، از این رو محتوا و مراحل اجرای کارگاه متفاوت از مطالعات پیشین بوده است و این ناهمسویی شاید بدین دلیل بوده است. به عبارت دیگر به‌کارگیری مهارت‌های حل مساله در تربیت فرزندان بدین دلیل نتوانسته است منجر به کاهش مشکلات خانوادگی شود. زیرا جهت‌گیری و محتوای آموزش، معطوف به تربیت فرزندان

1 . negotiation

2 . compromise

3 . resistance

بوده است و نه کاهش مشکلات خانوادگی. لازم به ذکر است که حل مشکلات خانوادگی در این کارگاه آموزش داده نشده است. بلکه فرض بر این بوده است که آموزش تعامل با کودک به مادران می‌تواند مشکلات خانوادگی را نیز کاهش دهد؛ که این امر اتفاق نیفتاده است. این بدین معنا است که در جهت کاهش مشکلات خانوادگی آموزش می‌بایست در برگزیده روش‌های حل مسأله در جهت کاهش مشکلات خانوادگی باشد و نه نحوه تعامل با کودک. دلیل احتمالی دیگر نیز می‌تواند این موضوع باشد که می‌بایست به مادران شرکت‌کننده، زمان کافی برای بکاربردن این آموزش‌ها در زندگی واقعی داده می‌شد. به عبارت دیگر پرسشنامه حل مشکلات خانوادگی پس از اتمام آموزش به مادران داده شد در حالیکه بسیاری از آنها در طول آموزش با راهبردهای جدیدی مواجه شده بودند که با راهبردهای گذشته آنها متفاوت بوده است و نیازمند زمان برای بکارگیری این راهبردها هستند. کیل و هال (1999) معتقدند حل یک مسأله هم به تبعیت از الگوهای حل مسأله و هم به ویژگی‌های یک مسأله خاص بستگی دارد. به عبارت دیگر فقط تبعیت از الگوهای حل مسأله نمی‌تواند به حل مشکل منجر شود؛ بلکه باید به ویژگی‌ها، پیش‌آیندها و بافت بروز مسأله نیز توجه داشت و در گام‌های حل مسأله آنها را مد نظر قرار داد. بنابراین شاید شرکت‌کنندگان در کارگاه از الگوی حل مسأله تبعیت کرده باشند ولی به دلیل نادیده گرفته شدن ویژگی‌های مسأله، الگوی حل مسأله نتوانسته است اثرگذار باشد.

انجام این پژوهش در نمونه‌های تصادفی، کنترل متغیرهای موثر بر سبک فرزندپروری (مانند سطح تحصیلات والدین و ویژگی‌های خلقی کودک)، مطالعه و اندازه‌گیری برخی شاخص‌های روانی پیش و پس از کارگاه در فرزندان والدین شرکت‌کننده در کارگاه و طراحی روشی در حل مسأله تربیت فرزندان که از این طریق بتواند به کاهش مشکلات خانوادگی نیز کمک کند به پژوهشگران بعدی توصیه می‌شود. علاوه بر این، در پژوهش حاضر از مداخلات متنوعی در قالب یک برنامه آموزشی مدیریت خشم استفاده شد که این مداخلات در مجموع موثر بودند، ولی سهم هر یک از این مداخلات مشخص نیست. از سوی دیگر به دلیل نبود گروه کنترل در پژوهش حاضر، امکان مقایسه میزان تغییرات حاصل شده در گروه آزمایش با گروه گواه وجود نداشت؛ تا با استفاده از آن بتوان در مورد اثربخشی مداخلات با اطمینان بیشتری صحبت نمود. لذا پیشنهاد می‌گردد در مطالعات بعدی، در صورت امکان از گروه کنترل استفاده شود.

منابع

- احمدی، خدابخش؛ فتحی آشتیانی، علی و اعتمادی، احمد (1383). بررسی تأثیر روش مداخله‌ای حل مشکل خانوادگی بر کاهش ناسازگاری زوجین. مجله روان‌شناسی، 8(4)، ص 398-403.
- صدرالسادات، سید جمال‌الدین؛ شمس اسفندآباد، حسن؛ امامی‌پور، سوزان (1384). مقایسه شیوه‌های فرزندپروری و کارکرد خانواده در خانواده‌های بی‌سرپرست. مجله دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد، 7(2)، 43-48.

آموزش حل مساله به مادران و اثربخشی آن بر حل مشکلات خانوادگی ...

- Arnold, D. S., O'Leary, S. G., Wolff, L. S., & Acker, M. M. (1993). The Parenting Scale: A measure of dysfunctional parenting in discipline situations. *Psychological Assessment, 5*, 137-144.
- Baumrind, D. (1967). Child care practices anteceding three patterns of preschool behavior. *Genetic Psychology Monographs, 75*, 43-88.
- Baumrind, D. (1991). The Influence of Parenting Style on Adolescent Competence and Substance Abuse. *Journal of Early Adolescence, 11*, 56-95.
- Bergan, J. R. (1977). *Behavioral consultation*. Columbus, OH: Merrill.
- Beelmann, A., (2006). Wirksamkeit von Präventionsmaßnahmen bei Kindern und Jugendlichen: Ergebnisse und Implikation der integrativen Erfolgsforschung. *Z. Klin. Psychol Psychother, 35*, 141-152.
- Berger. R. and M. Hannah. (1999). Preventive Approaches in Couples Therapy Taylor. Francis Inc. France
- Buri, J. R. (1991). Parental Authority Questionnaire. *Journal of Personality and Social Assessment, 57*, 110-119.
- Caughlin, J. P. (2002). The demand/withdraw pattern of communication as a predictor of marital satisfaction over time: Unresolved issues and future directions. *Human Communication Research, 28*, 49-85.
- Cox, M. J., Paley, B., & Harter, K. S. M., & Karnos, T. R. (2001). Interparental conflict and parent-child relationships. In J. H. Grych & F. D. Fincham (Eds.), *Child development and interparental conflict (pp. 249-272)*. New York, NY: Cambridge University Press.
- Darling, N. & Steinberg, L. (1993). Parenting style as context: An integrative model. *Psychological Bulletin, 113*, 487-496.
- Dekovic, M., & Buist, K. I. (2005). Multiple perspectives within the family: Family relationship patterns. *Journal of Family Issues, 26*, 467-490.
- Driscoll, A. K., Russell, S. T., & Crockett, L. J. (2007). Parenting Styles and Youth Well Being Across Immigrant Generations. *Journal of Family Issues, 29*, 185-209.
- Fagot, B. I. (1998). Social problem solving: Effect of context and parent sex. *International Journal of Behavioral Development, 22*, 389-401.
- Fletcher, G., Thomas, G., & Durrant, R. (1999). Cognitive and behavioral accommodation in close relationship. *Journal of Social and Personal Psychology, 16*, 705-730.
- Frick, P. J. (1994). Family dysfunction and the disruptive behavior disorders: A review of recent empirical findings. *Advances in Clinical Child Psychology, 16*, 203-226
- Gesten, E. L., Weisberg. R. D., Amih, D.L. & Smith, J.K. (1988). *Social problem solving training. A skills- based approach to prevention and treatment in psycho educational interventions in the schools*. New York: Pergamum Press.

- Harold, G. T., Shelton, K. H., GokeMorey, M. c., & Cummings, E. M. (2004). Marital conflict, child emotional security about family relationships, and child adjustment. *Social Development*, 13, 350-376.
- Hastings, P. D., & Grusec, J. E. (1998). Parenting goals as organizers of responses to parent-child disagreement. *Developmental Psychology*, 34, 465-479.
- Jayanthi, M. & Friend, M. (1992). Interpersonal problem solving: a selective literature review to guide practice. *Journal of Educational and Psychological Consultatio*, 3(1). 39-53.
- Kratochwill, T.R. (1978). *Single subject research: strategies for evaluating change*. New York: Academic.
- Lamborn, S. D., Mounts, N. S., Steinberg, L., & Dornbusch, S. M. (1991). Patterns of competence and adjustment among adolescents from authoritative, authoritarian, indulgent and neglectful families. *Child Development*, 62, 1049-1065.
- Margolis, H., & Brannigan, G.G.(1987). Problem solving with parents. *Academic therapy*. 22. 423-425.
- Mayer, R. (1983). *Thinking, problem solving, cognition*. New York: W. H. Freeman and Company.
- Patterson, G. R. (1982). *A Social Learning Approach: Coercive Family Process*. Castalia Publishing Company, Eugene, Oregon.
- Rhoades, K. A. & O'Leary, S. G. (2007). Factor Structure and Validity of the Parenting Scale. *Journal of Clinical Child and Adolescent Psychology*, 36 (2), pp. 137-146.
- Robin, A. L. (1977). An approach to teaching parents and adolescents problem-solving communication skills: A preliminary report. *Behavior Therapy*, 8, 639-643.
- Shokoohi-Yekta, M., Parand, A., Ahmadi, A. (2011). Effects of teaching problem solving strategies to parents of pre-teens: a study of family relationship. *Procedia Social and Behavioral Sciences* 15 (2011) 957-960.
- Shure, M. B., & Spivack, G. (1978). *Problem solving techniques in childrearing*. San Francisco, CA: Jossey - Bass
- Shure, M. B. (2000). *Raising a thinking child workbook*. U.S.A: Henry Holt and company Inc
- Shure, M. B., Digeronimo, T. F. (2001). Raising a thinking child workbook: Teaching young children how to resolve everyday conflicts and get along with each others: Book review. *Social Work with Groups*, 24(3-4), 197-201.
- Slavin, R. (2006). *Educational Psychology. Theory and Practice (8th Edition)*. Boston: Pearson/ Allyn & Bacon.
- Vangundy, A. B. (1988). *Techniques of structured problem solving (2th Edition)*. New York: Van Norstrand Reinhold.